

شماره ۳۰

کتابخانه

هفته نامه ۱۰ ریال

حجاب اسلامی چیست و چرا؟

چند روز است که تب حجاب همه جا را فرا گرفته است. این که می گوئیم همه جا را، یک اصطلاح است، «همه جا» نوعی مبالغه است و منظور محیط روشنفکری است و بیشتر در تهران. از شهرستانها خبری نداریم و صاحب این قلم تا این ساعت که صبح شنبه نوزدهم اسفند است از شهرستانها و زنان و مردان شهرستانی و عکس العمل آنان در پرابر شعار «حجاب اسلامی» خبری ندارد. گمان نمی کنم در آنجاها خبری هم باشد در سطحی که قابل انعکاس به سایر نقاط بوده باشد. در دهات که هیچ، این مسأله «حقوق زنان» را از وقتی که ما عملاً دیده ایم مخصوص شهرها و بانوان شهرنشین بوده است. این که می گویم از وقتی که ما عملاً دیده ایم، نه مربوط به دیروز و امروز است، بلکه از بقیه در صفحه ۲



نه استالین، نه سلطان سعید بن تیمور

نویسنده: علی اصغر حاج سید جوادی

در میان امواج انقلاب ایران بتدریج گردابهای طوفان زانی گشوده می شود که اگر وضع و موقع و علت و ریشه آنها از هم اکنون و بدستی و بصراحت و قاطعیت مورد بررسی قرار نگیرد دیر یا زود از جنبه های گوناگون جریان طبیعی انقلاب را به انحراف می کشاند.

درگیری

در صفحه ۳

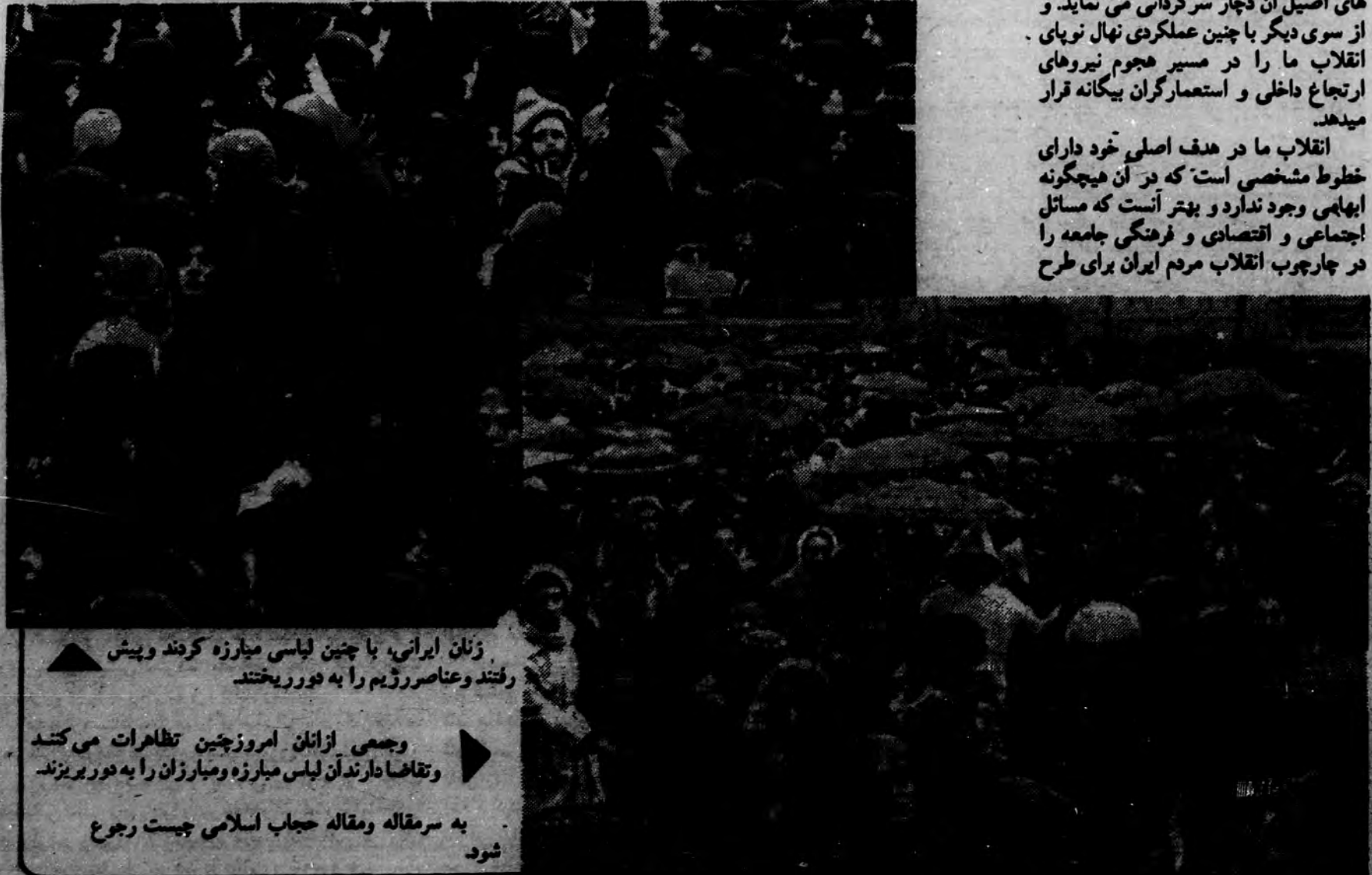
تا دستیابی به مرحله پایدار

از زمانی که انقلاب اولین پیروزی های خود را بدست آورده است و می رود که نظامی نورا جانشین حکومت جبار گذشته کند، هر روز شاهد درگیریهائی در بین جناح های

بقیه در صفحه ۶

یعنی از سوئی بستر اصیل انقلاب را آلوده می کند و خط سیر طبیعی آنرا بسوی هدفهای واقعی انقلاب با شیارها و چاله ها و گودالهایی از شک و تردید و سوءظن انباشته می کند و توده های مردم را در شناسائی راه واقعی و اصلی انقلاب و شیوه های اصیل آن دچار سرگردانی می نماید. و از سوی دیگر با چنین عملکردی نهال نوپای انقلاب ما را در مسیر هجوم نیروهای ارتجاع داخلی و استعمارگران بیگانه قرار میدهد.

انقلاب ما در هدف اصلی خود دارای خطوط مشخصی است که در آن هیچگونه ابهامی وجود ندارد و بهتر آنست که مسائل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه را در چارچوب انقلاب مردم ایران برای طرح



زنان ایرانی، با چنین لباسی مبارزه کردند و پیش رفتند و عناصر رژیم را به دور ریختند.

و جمعی از آنان امروز چنین تظاهرات می کنند و تقاضا دارند آن لباس مبارزه و مبارزان را به دور بریزند.
به سرمقاله و مقاله حجاب اسلامی چیست رجوع شود.

حجاب اسلامی چیست و چرا

بقیه از صفحه ۱

از اینطرف نیز زن گیلانی و مازندرانی را به جرم اینکه سراسر بهار را مجبور است با پای لخت و لباس بالازده تا انتهای ران که تا بالای زانو صبح تا شب را در لجنزار شالیزارها فرو می رود و کمر خم می کند و برنج می کارد، هیچ روحانی متعصبی به جرم نشان دادن ساق و ران خود حد شرعی نزده است و نخواهد زد. همیشه و در همه جا نوع لباس و طرز پوشیدن آن در برخورد انسان با طبیعت و با کار ساخته شده است. شکل لباس و نحوه استفاده از آن یک نمود فرهنگی است. اما بحث درباره لباس و نوع آن و تنوع آن و آنچه در اطراف لباس و لباس پوشیدن و مدو غیره عنوان می شود زاده اخلاق و فرهنگ بورژوازی است. اخلاق بورژوازی این لیاقت را دارد که از مساله ساده لباس پوشیدن نیز عاملی برای فساد بسازد اینست که در هر انقلابی یک جریان مخالف اصلاح کننده در مقابل آن به وجود می آید.

اینست که می گوئیم و جز این نیست که تب و تاب شعار «حجاب اسلامی» از حوزه محدود شهر تهران و چند شهرستان دیگر فراتر نتواند رفت.

به یاد داشته باشید که این قلم هرگز قصد آن ندارد که در راه دفاع از چادر نماز به گردش درآید و در برابر تب و تاب خواهران «متجدد» موضع بگیرد و یاز سونی دیگر شعار «حجاب اسلامی» را نفی کند. در این سطور وظیفه اینست که به خواهران و برادران خود بگوئیم برای موضع گرفتن و تبلیغ برله یا علیه هر مساله ای ابتدا باید خود آن مساله را شناخت و ناشناخته و سنجدیده درست نیست به جمعی بپیوندم که اصرار دارند درباره مساله ای بی آنکه زحمت شناختن آن را به خود راه دهند تبلیغات موافق و مخالف می کنند و این میان به دست آن دسته که در هر صورت دنبال بهانه ای می گردند تا انقلاب شمارا مورد سوال قرار دهند و شما را و اکثریت مردم ایران را به سردی و یاس بکشانند، بهانه دهیم.

من به عنوان کشتی که به طور عمیق موافق و مدافع حقوق زنان بوده ام و هستم و صمیمانه مخصوصاً سهم زنان را در انقلاب کنونی ایران در تمام مراحل آن از جنگیدن و به زندان رفتن و کشته شدن تاصحنه را گرداندن و کمک به مبارزان رسانیدن بهیچوجه کمتر از سهم مردان نمی دانم و به عنوان یک مبارز دلسوز لازم و واجب می دانم در هر مرحله از مبارزه هر حرکت و شعار اشتباهی را که ممکن است به جناحی از گروههای مبارز همسنگرم صدمه ای وارد کند انتقاد کنم.

تبلیغات درباره حقوق زنان و تبلیغ صف شکنانه در مورد بازگشت به دوران اسارت زن از اعتراض به شعار مسکوت گذاشتن قانون حمایت خانواده شروع شد و نمی دانیم چرا در این مورد خاص شعاری داده شد. چون وقتی ملتی علیه یک رژیم و به منظور محو آثار آن انقلاب کردند، به این معنی است که خواهان ابطال کلیه نهادهای اساسی و قوانین آن رژیم هستند. قانون حمایت خانواده هم یک جزء کوچک از مجموع آن قوانین انقلاب سفید محمدرضا شاهی بود که همراه سایر قوانین آن خودبخود باطل شد و اکنون عالمی دیگر بیاید ساخت و زانو آدمی، و مقرراتی و قوانینی.

تبلیغات خراب کننده اوج گرفت و از پیچ های زیرگوشی به کوچه و خیابان و مجالس و اجتماعات کشیده شد. هوا داران دیروزی قانون اساسی و دشمنان انقلاب که شمارشان نه کم است و نه غیر مؤثرترین موج اعتراض را دامن زدند. دستگاه رهبری و رهبر هوشیار انقلاب پلافاصله اعلام کردند که سه مورد اساسی گنجانده شده در آن قانون تازگی ندارد و با احکام اسلام نیز مغایر نیست. آن سه چیز مورد علاقه بانوان حق طلاق بود و خوردن قرص ضد بارداری و حق کار کردن در ادارات و انتخاب شدن و

سال ۱۳۱۳ شمسی یعنی سال «ازادی زنان» و تراژدی «کشف حجاب» رضاخانی است که پشت سر آن «کشف عبا و عمامه» و جواز عمامه هم آمد، تا امروز. اگر چیزی، خبری یا اعتراضی باشد گمان نمی کنم از حدود شهرستانهایی چون شیراز و اصفهان دامنه آن فراتر برود. در روستاها، در کارخانه ها و جاهاتی که روابط انسانی تراست و کار هست و زنان عملاً و از عمق دوش به دوش مردان کار می کنند، از این خبرها نیست و نخواهد بود. در آن مکانها زندگی جاری است. کار برای زیستن هست و روابط انسانی در رابطه با کار و پیشه و تلاش انسانی تنظیم می شود. ایمان نیز هست و اعتقاد نیز هست. در مناطق روستائی و محیط کار کشاورزی فرهنگ قومی علیرغم تمام ضربه هائی که دیکتاتوری به آن فرود آورده است، حاکم است و این فرهنگ قومی و بومی در ارتباط انسان با محیط و طبیعت و کار زاده می شود و شکل می گیرد و به موازات آداب و رسوم، لباس خود را نیز دارد. در محیط کارخانه نیز زنان کارگر متناسب با نوع رابطه انسانی که با همکاران برادران کارگر خود دارند و متناسب با رابطه ای که با ماشین دارند و با وسیله تولید دارند لباس می پوشند.

دیکتاتوری رضاخانی وقتی جان گرفت و مستقر شد و به توصیه مستشاران فرنگی خود و روشنفکران غرب زده خود خواست معیارها و ضوابط غربی را بر فرهنگ قومی و ملی مسلط کند تا چار با مقاومت طبیعی مردم که برخاسته از عادات فرهنگی است روبرو شد و برای درهم شکستن مقاومت مردم به سرنیزه متوسل شد. در مورد کشف حجاب هم آنان که سن و سالی نزدیک به پنجاه یا بیشتر دارند فاجعه را از یاد نبرده اند و چادر دریدن اژانهای تأمینات یا شهربانی رضاخانی را و فرار و به خانه خزیدن زنان را و استقبال زنان اعضای ادارات دولتی و حقوق بگیران حکومت را از جریان کشف حجاب، که اگر جریانی فرنگی پسند هم بود و اگر به فرض لازم هم بود، منطقی نبود و حرکتی و کاری کاملاً ساختگی و ظاهر سازی و پوشالی بود که به نام ازادی زن و بخشیدن حقوق زن قالب زدند و برای آن در بوق و کرنای دیکتاتوری دمیدند.

اما لز آنجا که هر رسم برقرار شده و تحمیل شده به وسیله زور عکس العمل خاص خود را در پی دارد، دیدیم که پس از پاشیده شدن بساط قلدری رضاخانی در شهریور سال ۱۳۲۰، اولین عکس العمل زنان بازگشت به چادر و حجاب سنتی و قدیمی بود. هفت سال زور و سرنیزه و دریدن چادر و روسری خانها نتوانست رسم بی چادری را پایدار کند و پس از شهریور و فرار رضاخان جز عده معدودی از بانوان بقیه در چادر رفتند.

اعلام ازادی زنان و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن و قانون حمایت خانواده انقلاب سفید نیز مثل سایر اصول آن انقلاب قلابی تر از آن بود که بتواند در روابط اصولی و حاکم بین زن و مرد و حقوق زن در جامعه تغییری بنیادی بدهد و طرح تازه ای در افکند. کشف حجاب رضاخانی آن روز تنها توانست در حوزه محدودی از شهرها چند زن انگشت شمار را به کارهای اداری و در کام بوروکراسی حاکم بکشاند و به عنوان منشی و ماشین نویس وارد بازار کار کند و قانون حمایت خانواده انقلاب سفیدی تنها توانست دستگاه عریض و طویلی به نام دادگاههای حمایت خانواده پرستگاه بوروکرات دادگستری تحمیل کند که وظیفه ای و اختیاری بیش از وظیفه و اختیار محضرداران قدیمی و شرعی و سنتی خودمان نداشت، و گرنه در تقسیم کار و روابط انسانی میان زن و مرد در جامعه هیچگونه اثری عمیق و بنیادی نگذاشت جز اینکه زنانی چون فرخ روپارسا و شمس الملوک مصاحب یعنی از هر جهت فاسدترین ها را به وزارت و وکالت رسانید.

اما در روستاها و در میان اقوام ایرانی و در کارخانه ها هیچیک از دوا انقلاب پدر و پسر تأثیری نکرد. زنان کرد و لر و ترکمن و بختیاری و قشقائی و بلوچ در انقلاب رضاخانی لباس بومی خود و سربندها و تیبانها و شلیته ها را رها نکردند و در انقلاب سفید محمدرضا شاهی نیز زنان بلوچ و خوزستان از شرکت در بنائی و شخم و درو دست نکشیدند.

انتخاب کردن.

اما نقطه ضعف اعتراض بعدی بانوان بر تناقض خواسته های آنانست. «حقوق اجتماعی همساز با مردان می خواهند و این بدان معنی است که نمی خواهند بازیچه و عروسک و آلت طرب مردان باشند. این درست است. اما بانوان معترض این حقیقت را می دانند که رژیم فساد و دلالتی و اقتصاد مصرف دوران شاهنشاهی و انقلاب سفید در زیر سرپوش بخشیدن حقوق زنان به آنان، از آنها چه ابزار طرب و آلت عیش و نوش و عروسکی ساخته بود؟ بجای جمع کردن آنان یا تشویق آنان به شرکت در کارهای خلاقه اجتماعی و سیاسی، هر روز در سالنها و هتلها و متعدد طراحان مدو زیبایی دنیای سرمایه داری و مانکن ها را فرا می خواند و صفحه تلویزیون و رنگین نامه ها و مجلات توخالی را پر از عکس و تفصیلات آنان می کرد و مسابقات دخترشایسته و ملکه زیبایی و غیره و غیره راه می انداخت و زنان و به تبع آنان مردان را به منجلات فساد و فحشا می کشاند. شما هیچگاه به فکر افتاده اید که سرگذشت اکثریت دختران معصومی را که به مسابقات ملکه زیبایی و شایسته و امثال آن کشیده می شدند تعقیب کرده اید و از سرنوشت اکثریت آنان اطلاع دارید؟

باید این را باصراحت گفت و باید دانست که میان شعار تأمین حقوق اجتماعی زنان با وسیله تحمل شدن آنان تناقضی آشکار و گودالی وحشتناک عمیق است که باید با دقت دید و بررسی کرد و به داخل آن سرنگون نشد.

در سال ۱۳۴۱ یا ۴۲ وقتی که هنوز درآمد سرشار نفت نبود و آن میزان هم که بود فدای زدیها و دلایلهای شاه و اطرافیانش شده بود و کشور مقروض بود و به وامهای تازه نیاز داشت، شاه سابق و شهبانویش فرح سفری به آمریکا کردند و هدفشان سپردن تعهداتی تازه و گرفتن وامی تازه بود. مجله نیوزویک که از معتبرترین مجلات آمریکائی است بر روی جلد خود عکسی از فرح و زاکلین کندی همسر رئیس جمهور آنروز آمریکا را در کنار یکدیگر گذاشته بود که عکاس مجله در یکی از ضیافتها گرفته بود. همسر رئیس جمهور آمریکای ثروتمند با یک پیراهن آبی ساده استین بلند و دامنی تازیر زانو را بی هیچ پیرایه ای در کنار فرح میدیدی، لباس خاص فرح می نمود که از گرانترین انواع لباسهاست و نیمتاج جواهر نشان و کمر بند مرصع و سینه بند جواهر و دستبندها و انگشترها برتن او درخششی خیره کننده داشت. در زیر عکس جمله ای به این مضمون نوشته شده بود:

«این زن از یک کشور فقیر آمده است تا از این یکی گدائی کند و وام بگیرد هیچ بیگانه ای نبود که از دیدن آن تصویر نخندد و هیچ ایرانی نبود که شرمند نشود.

و این ابزار بی اراده مصرف شدن و تازه به دوران رسیدگی را به رخ این وان کشیدن است که نه تنها در اسلام بلکه در هیچ دستگاه منطقی و انسانی دیگری نیز مقبول و معقول نیست.

در سراسر قرآن کریم دو آیه هست که درباره حجاب و معیار و میزان آن و حدود آن دستوراتی دارد. یکی آیه سی و یکم از سوره نور است و دیگری آیه پنجاه و هشتم از سوره الاحزاب، که میفرماید:

«یا ایها النبی قل لارواجک وبتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی ان یرفن فلا یؤذین وکان الله غفوراً رحیماً» - ای پیغمبر به هسرانت و دخترانت و زنان مؤمنان بگو پیراهنشان را به خودشان بپوشند، این مناسبتر است که بشناسندشان و آزارشان نکنند و خدا آمرزگار و رحیم است.

لغت الجلیب را که جلابیب جمع آنست، لغتنامه المنجد پیراهن و لباس گشاد معنی کرده است.

از تفاسیر مختلف قرآن چنین بر میآید که در صدر اسلام و در دوره تمدن چادرتشینی زنان که شبها از خیمه ها بیرون میرفتند به دنبال کاری و حاجتی، گرفتار آوباش میشده اند و این آیه نازل شده است که بانوان محترم برای جلوگیری از تحریک جوانان یا ولگردان و برای ممتاز کردن خود از سایر زنان به دستور قرآن باید لباس و پیراهن گشاد

درگیری

درگیری های بزرگ و همبسته مردم ایران با رژیم پهلوی اگرچه منجر به طردنقی عمال رژیم شد ولی جامعه ما هنوز با نهادهای قوام یافته آن رژیم درگیر است و تا انهدام آن نهادهای پلید باید به صورت همبستگی کامل پیش رفت. اما کم و بیش اختلاف بعضی عقاید آن نیروی همبسته را ظاهراً چهار درگیریهای کوچک از داخل کرده است که باید به آن توجه داشت و راه حلی برای آن یافت. باتوجه به اینکه راه حل پیشنهادی رژیم های دیکتاتوری و فاشیسم و کمونیسم سرکوبی درگیری هاست و راه حل دموکراسی تنظیم درگیری ها، سعی کنیم ابتدا خود درگیری و وجه مختلف آن را بشناسیم و سپس چنانکه شایسته قیام مقدس مردم ما است، بتوانیم به فکر تنظیم آن باشیم و راه حلی برای نوع این تنظیم بیابیم.

مخدوش کنند.

درگیری یا آشکار است یا پنهان - یا بالقوه است یا بالفعل و یا آگاهانه است و یا ناآگاهانه، کوشش دونفر برای گرفتن یک شغل، رقابت دوحزب در راه به دست گرفتن قدرت سیاسی، رقابت تیم های ورزشی برای برنده شدن و بالاخره کوشش کارگران برای بدست آوردن سهم بیشتر از نتیجه کار خود، همه درگیری است.

... منشا درگیری چیست؟

در این زمینه سه نوع پاسخ وجود دارد. ۱- تضاد موجود درجهان و جامعه مایه درگیری است. مثلاً مولوی شاعر و فیلسوف براساس منطق خاص خود معتقد است که جهان براساس تضاد و جنگ استوار است و عاقبت این تضاد است که به هماهنگی کشیده می شود:

«این جهان جنگ است چون کل بنگری»

«این جهان زین جنگ قائم می شود»

۲- برخی از عقاید ماوراءطبیعی منشا درگیری را در تضاد موجود در خلقت می دانند

عقیده زرتشت و مانی و مزدک براساس تضاد اهورمزدا و اهریمن استوار است که مایه درگیری است که میان نیکی و بدی و خیر و شر به طور دائم وجود دارد. متفکران اسلامی نیز سرشت و خمیرمایه انسان را از «لجن» و «روح خدائی» می دانند و درگیریهای تاریخی را دنباله طرز فکر هایلی و قایلی می شمارند (اسلام شناسی - دکتر علی شریعتی)

۳- و بالاخره برخی دیگر از فلاسفه و جامعه شناسان منشا درگیری را در طبیعت انسان و بطور مشخص در غرائز او می جویند. مثلاً «هابز» اعتقاد دارد که غریزه حفظ نفس که میان همه انسانها مشترک و یکسان است مایه تعارض و درگیری و «جنگ همه علیه همه» می شود و چون این درگیری حفظ نفس را به خطر می اندازد، انسانها برای حفظ نفس خویش دولت یعنی خدایگانی

اصطلاح «درگیری» را در بحث و گفتگوهای روزانه فراوان به کار می بریم. در سالهای اخیر نیز این اصطلاح را روزنامه نگاران پسندیده اند و می نویسند و در مطبوعات می بینیم. در اوراق تبلیغاتی می خوانیم که تضاد منافع طبقاتی میان استثمار شوندهگان و استثمارکنندگان مایه درگیری پیگیر این دوطبقه اجتماعی است. تضاد منافع سرمایه داری علت درگیری های داخلی بین کشورهای سرمایه داری است که مایه جنگ می شود و یا تضاد منافع میان کشورهای استعماری و مستعمرات مایه مبارزات و جنگهای ضدامپریالیستی است و بالاخره اردوگاه سوسیالیسم چون طبق تئوری اردوگاه کشورهای از بندرسته است که مسائلی چون استعمار و استثمار و اختلاف طبقاتی را حل کرده اند به سوی جامعه بی طبقه پیش می روند، علتی برای چنان درگیریهایی نمی بینند و درگیری های تجاوز کارانه مرزی میان آنان دیده نمی شود.

اما همین روزها، در یکی دوماه اخیر فراوان در روزنامه ها می خوانیم و از رادیوها می شنویم که ارتش ویتنام (از اردوگاه سوسیالیسم) با کامبوج درگیر شد و حمله کرد، و به سرعت شهرها را درهم کوفت و سراسر کشور سوسیالیستی کامبوج را به ویرانه ای و کشتارگاهی بدل کرد. یا چین کمونیست با ویتنام درگیری پیدا کرد و ارتش چین مرزهای ویتنام را شکافت و پیش رفت و با تاکتیک «زمینهای سوخته» کلیه تاسیسات و صنایع و کشاورزی سوسیالیستی قسمت عمده ای از ویتنام را بکلی از بین برد. از شنیدن و دیدن این نوع درگیریها بعضی تعجب می کنیم و برایمان سوالهایی پیش می آید، و بعضی دیگر به روی خود نمی آوریم.

بحث ما بر سر خود اصطلاح «درگیری» است که حکایت از یک واقعیت قابل توجه اجتماعی می کند. فرهنگهای فارسی این اصطلاح را به «آغاز زدو خورد» شروع جنگ - روشن شدن آتش جنگ» معنی کرده اند، و جامعه شناسان و اهل علم سیاست آن را در برابر اصطلاح فرانسوی **conflict** اختیار کرده اند که در دیکسیونر به «برخورد - کشمکش - منازعه - مشاجره، و...» معنی شده است.

درگیری یک واقعیت اجتماعی است که همیشه و در همه جا میان افراد و گروههای اجتماعی و دسته ها و سیاستها و کشورهای مختلف رایج بوده و هست. هرکس با شکلهای بروز و ظهور درگیری آشناست. اشکال مختلف درگیری به صورت بحث، جدل، دعواهای دادگاهی، مبارزات و گفتگوهای ایدئولوژیک و مرامی، حسادتها و رقابتهای شغلی، انقلاب، جنگ و غیره و غیره مشاهده می شود.

علل درگیری مختلف و متفاوت است، قدرت، ارزشهای اجتماعی مختلف، رسیدن به مقام و منزلت بیشتر، به دست آوردن ثروت، درآمد، اشیاء و کالاهای مصرفی و بسیاری از چیزهای محسوس و نامحسوس دیگر می تواند عامل درگیری باشد. بعضی اعتقاد دارند که برخورد منافع مختلف عامل اصلی درگیری است و گفته می شود که افراد و گروهها با منافع مختلف ایجاد درگیری می کنند تا در اثر آن حریف و رقیب را یا از میدان به درکنند، یا خشی سازند و یا منافع آنان را

جانستان و مصنوعی را پدید می آورند و از ان اطاعت می کنند.

شاید میان این سه نوع عقیده هیچگاه سازشی نتوان پدید آورد و همین خود نشانه وجود درگیری در میان جهان بینی های مختلف نیز هست.

جمعی از متفکرین به مکتب اصالت همبستگی و هماهنگی (هارمونی) معتقدند مثل روسو اصل درگیری را یا منکر شده اند و یا ناچیز شمرده اند. اکثر هواداران مکتب عملکرد (فونکسیونالیسم) از این جمله اند، آنان جامعه را یک ارگانیسم زنده می پندارند که هر یک از اندامها و بافتهای این موجود زنده در عملکرد کلی جامعه نقش خاص خود را طبق اصل همبستگی ارگانیکی و تقسیم کار لازم انجام می دهند. ولی باید دانست که این نظریه را فقط می توان یک تمثیل دانست. ولی حقیقت اینست که فرد فرد انسانها دارای شعور و اراده و اصول اخلاقی خاص خود هستند و در یک نقش ثابت چون سلولی از یک ارگانیسم کلی عمل نمی کنند و جابجا شدن آنان از لحاظ نقش اجتماعی و شغلی حکایت از پوشش دائمی آنان دارد که با نقش یاخته یا سلول درجسم یک ارگانیسم زنده معارض است.

پس واقع گرایانه آنست که درگیری را یکجانبه و مطلق ندانیم و آن را در تمام سطوح بپذیریم و برای تعاون، همبستگی، یاری متقابل، دوستیها، صمیمیت ها و عشقها اعتبار شایسته ای قائل شویم.

واقعیت نه در درگیری مطلق شکل می گیرد و نه در همبستگی مطلق، بلکه در مناسبات این دو است که واقعیت شکل می گیرد. این مناسبات دوگانه نیز بسیار پیچیده و فشرده است. گاه افراد یا گروههای اجتماعی به دنبال همبستگی می روند چون با فرد یا گروهی دیگر دچار درگیری اساسی شده اند و گاهی نیز همبستگی با افراد یا گروههای معین، همبسته ها را دچار درگیری با گروهها یا افراد دیگر می کند.

زمانی جامعه با یک درگیری حاد و وسیع روبروست و ناگزیر یک همبستگی وسیع و فشرده را به وجود می آورد «مثلاً همبستگی ملت ایران در برابر پدیده دوگانه استبداد، استعمار دوران پهلوی که آنرا بنام نظام طاغوتی شناخت و با یک همبستگی فشرده و یک درگیری حاد از میدان عمل خارج کرد». گاهی نیز همبستگی های بسیار درهم تنیده و فشرده و وسیع خود مایه درگیریهای می شوند و ناچار برای جلوگیری از حدت درگیری ها اگر به اصول انسانی و آزادی توجه کنند، برای جلوگیری از پاشیده شدن همبستگی نظام تازه ای را برقرار می کنند تا همبستگی نسبی حفظ شود (مثل اختلاف نظرهایی که بر سر استقرار نظام پس از اخراج عوامل، رژیم طاغوتی سابق در میان گروهها بروز کرده است که به نسبت میزان فشار گروههای فشار و برای ادامه همبستگی در کل جامعه با توافق و توافقی می توان از شدت میزان درگیری کاست و کل همبستگی را حفظ کرد و به دنبال اخراج و انهدام نهادهای نظامی طاغوتی با خواستههای مشترک و همبسته حرکت را ادامه داد»

شناخت درگیری در زمینه های سیاسی و اجتماعی را در شماره آینده خواهید خواند.

تحمل کرده اند و هرگز بابت آن متنی بر سر کسی نگذاشته اند و دم بر نیآورده اند.

ما مطمئنیم که این مصیبت را نیز با آنهمه شجاعتی که در ایشان سراغ داریم تحمل خواهند کرد که: اندر بلای سخت پدید آید

فضل و بزرگواری و سالاری با امید اینکه تسلیت و همدردی ما را بپذیرند.

بانو طالقانی (معتضد) همسر حضرت آیت الله طالقانی مجاهد بزرگ و روشن بین و خستگی ناپذیر جنبش مردم ایران متأسفانه در روز شنبه ای که گذشت بر اثر بیماری و عوارض قلبی رخت به سرای باقی کشید.

حضرت آیت الله طالقانی در طول نزدیک به نیم قرن مبارزات خود مشکلات بزرگی چون شکنجه ها، زندانها و محرومیت ها و تبعیذها را چون کوهی استوار

تسلیت

نه استالین، نه سلطنت

بقیه از صفحه ۱



تحول اجتماعی و اقتصادی عصر خود را بخندت گیرد با طرح این گونه مباحث کور نکیم.

هدف فطری و طبیعی چنین انقلابی پس از هزاران سال استبداد و بهره‌کشی و فساد و فاصله عظیم طبقاتی و چپاول استعماری و بازیچه بودن در دست ابرقدرتها و شرکت های بزرگ بین‌المللی چیست؟

ایجاد یک جامعه بدون طبقه و بدون تناقضات اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌داری وابسته، یعنی جامعه‌ای که هر فردی از افراد آن در تعیین سرنوشت خود صاحب رای و نظر باشد و هیچ سازمان و هیچ قدرتی اعم از سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نتواند بدون حضور افراد جامعه در زمینه شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی زندگی او تصمیم بگیرد و بدون رضایت و دخالت او این تصمیم‌ها را بمرحله اجرا درآورد. و جامعه‌ای که هر فرد بتواند باندازه نیاز و احتیاج خود وسایل زندگی و کار و رفاه و آموزش و بهداشت و تکامل و تعالی حیثیت و استعداد خود را بدست آورد.

بر این ضابطه اساسی و اصلی هدف انقلاب ایران چارچوبی از معنویت ضروری است که در آن چارچوب فرد قربانی قدرت جامعه و دولت نشود و دولت و جامعه تحت الشعاع قدرت و سلطه فرد یا گروه حاکمه و وابستگان و عمال آن قرار نگیرد.

آن معنویتی که اسلام در زمینه ولایت فقیه و سیاست طرح می‌کند همین است؛ یعنی توحید بمفهوم وحدت فرد در جامعه و وحدت جامعه در فرد؛ توحید بمعنای وحدت قدرت سیاسی و اجتماعی جامعه در فرد و وحدت قدرت سیاسی و اجتماعی فرد در جامعه.

آنچه که ما از حکومت اسلامی و از جمهوری مردمی که ریشه در ذات و فطرت انسان مسئول و متعهد و موحد دارد می‌فهمیم اینست و از این که می‌گذریم چیزی جز پیچیده‌تر کردن مسئله بخاطر دور شدن از ذهن توده‌های مردم به نیت سلطه بر افکار و عقول آنها نیست؛ اینکه اصول و فروع دین اسلام را کسی جز روحانیون و عالمان دین نمیتواند و نباید بفهمد و تفسیر کند و با شرایط زمان و مکان محیط زندگی خود توجیه نماید هیچگونه پایه عقلی و منطقی ندارد و هدف اساسی آن چیزی جز تمرکز قدرت مذهبی در دست گروهی خاص و ایجاد فاصله‌های مصنوعی بین مردم و مذهب و قرار گرفتن بین مردم و مذهب بعنوان واسطه نیست. خدا اسلام را برای

علمای جامع‌الازهر و نظامیه بغداد و قم و مشهد و نجف به پیامبر خود ابلاغ نکرد، اسلام بر مردم جاهل و متعصب و بیسواد و بت پرست و مشرک و رباخواری نازل شد که دختران خود را زنده در گور می‌کردند. و بر بت‌ها و احشام چوبین و گلین توسل می‌جستند و در نظام بردگی و اشرافی جاهلی می‌زیستند.

و اینجا این چنین نمیتواند با اصولی پیچیده و غیرقابل فهم بر مردمی آنچنان و در دورانی چنان ظلمانی و بربریت عرضه شود، و اینجا این چنین نمیتواند کلید فهم و ادراکش فقط در دست عده‌ای محدود از اصحاب مسند و کرسی تدریس و تفقه باشد، و فراموش نمی‌کنیم که آقای خمینی در نجف و در یکی از مجالس صحبت و تدریس خود در ضمن تشریح اوضاع سیاه اجتماعی و سیاسی ایران در زیر سلطه نظام طاغوتی پهلوی گفتند: من «از نجف گله دارم» این گله امام از نجف از چه بود؟ جز از سکوت و خاموشی و محافظه کاری علمای حوزه نجف در قبال ظلم و تجاوز سبانه شاه نسبت به مردم مسلمان ایران؟

اصول و احکام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اسلام هیچگونه پیچیدگی و ابهامی که جز برای روحانیون و مراجع برای دیگران غیرقابل فهم و غیرقابل درک باشد ندارد.

صریح آیه قرآن است که خدا پیامبران را با کتاب و میزان برای عدالت و قسط فرستاد. این پیام یعنی بعثت برای عدالت برای همه انسانها قابل فهم است زیرا مبارزه اجتماعی انسانها جز برای عدالت و قسط نیست، هر انسانی که مورد بهره‌کشی قرار گیرد و در زیر نظامی طاغوتی زبان و بیانش قطع شود و از حق شرکت در تعیین سرنوشت خود ممنوع گردد و دسترنجش بتوسط گروه حاکم و وابستگان دزدیده شود چیزی جز عدالت نمی‌خواهد و این عدالت نیز جز از راه مبارزه و جهاد بدست نمی‌آید.

زیرا هیچگاه کسی که حکومت می‌کند و حکومت را از راه زور و تجاوز و به قصد دزدی و غارت بدست آورده است، با میل و رضای خود قدرت را تسلیم صاحبان اصلی آن نمی‌کند، بنابراین مبارزه مردم ایران در چنین وسعت و گستره‌ای جز برای عدالت نبوده است.

آن عاملی که توده‌های فقیر و استثمار شده مغرب جاهلیت را بدنیال پیامبر اسلام کشاند و نیروی آنها را برای درهم پیچیدن بساط نظام بت پرستی در پشت پیامبر متمرکز کرد همین عدالت بود، آن عاملی که امپراطوریهای پوسیده و فاسد ساسانی و رومی را بدست مجاهدان فقیر و جاهل عرب درهم فرو ریخت ایمانی بود که در جهت عدالت به حرکت درآمده بود و در آنسو جانفیه

عدالت اسلامی در میان توده‌های استثمار شده ایرانی بود که دروازه‌های مداین و طیسفون را بروی اعراب گشود و کاخ اشرافیت فاسد ساسانیا بر سر صاحبانش خراب کرد و در آن دوران اسلام هنوز روحانیتی نداشت و هرگز پیامبر و جانشینان او ادعا نکردند که شناخت اصول اسلام احتیاج به تخصص دارد و هیچکس نباید بدون کسب اجازه در باره مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی اسلام حرف بزند. این ادعا کار را به اینجا می‌کشاند که مردم یعنی مردمی که نیروهای اصلی انقلاب هستند و سنگینترین بار ظلم و فساد نظام طاغوتی را بر دوش داشتند باید هیچگاه از مسائل اصولی مربوط به سیاست و اجتماع حرف نزنند و تصمیم بگیرند و قضاوت نکنند و اینهمه بر عهده کسانی است که فرصت و بخت آموزش و فقه اسلامی را داشته‌اند. و به این ترتیب جمهوری اسلامی و چارچوب سیاسی آن در محدوده تعقل و تلقی فقها و تصمیم‌گیری و قضاوت آنها محدود می‌شود و جز این هیچکس دیگر نمیتواند و نباید در زمینه تلقی و ادراک خود از محدوده اسلامی مسائل سیاسی و اجتماعی حرف بزند و این گونه مسائل را در مجامع و مطبوعات مطرح کند.

در حالی که سکوتی که آقای خمینی از آن شکایت کرد تنها منحصر به نجف نبود بلکه در قم و سایر مراکز دینی نیز جز در میان نسل‌های جوان در تمام مدتی که مردم ایران زیر سیطره نظام استبداد پهلوی بودند وجود داشت.

تلقی از مسائل فقهی و اصول و فروع احکام اسلامی در شعاع درس و تعلیم با اعمال مسئولیت و تعهد اسلامی یعنی جهاد با ظلم و تعهد در امر بمعروف و نهی از منکر تفاوتی فاحش دارد.

انقلاب ایران نباید بر این حقیقت و واقعیت سرپوش بگذارد؛ با اسم اسلام و اینکه مردم غیر روحانی مسائل اسلامی را نمی‌فهمند نمیتوان از مسجدی که باید محل بحث و گفت و گو و مباحثه و برخورد عقاید و آرای مردم باشد کلیسائی بسته ساخت که در آنجا کلید بهشت را به مؤمنین می‌فروشدند و افکار و عقاید آنها را در ترازوی تفتیشی و سانسور می‌گذارند.

اسلام دین صراحت و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر است، اسلام دینی است که افضل‌الجهاد آن گفتن حقیقت در برابر سلطان جبار است. اسلام دین تسامح بصورت جادله‌م یاللی هی احسن است. نه خاموشی و سکوت در برابر ظلم و نه امر به سکوت و خاموشی بنام دین.

وارث انقلاب کسانی هستند که جان خود را فدا کردند، کسانی هستند که با دیکتاتور و دستگاه جبار آن جنگیدند،

کسانی هستند که ماههای دراز با همه مضایق زندگی دست از کار کشیدند و نظام اقتصادی فاسد استبداد را فلج کردند. کسانی هستند که در شهرها و روستاها در زیر حملات مداوم ماموران وحشی رژیم مقاومت کردند و اینها هستند که باید در تعیین مسیر سرنوشت خود بطور مستقیم دخالت کنند. اینها هستند که باید چهارچوب اخلاقی و معنوی انقلاب خود را معین نمایند.

بنابراین وقوف بر اصول اسلامی تنها موجب مرجعیت سیاسی و اجتماعی نمی‌شود، و اگر چنین باشد باید در مدارس علوم انسانی را بست. اگر بنا بود جز مراجع مذهبی هیچکس درباره مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه خود حرف نزند در اینصورت در سوره انفال قرآن گفته نمیشد که: «بدترین جانوران نزد خدا کسانی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لالند و تعقل نمی‌کنند» می‌بینیم که هر انسانی که تعقل نکند و در جامعه در برابر ظلم و جور و فساد سکوت کند و چشم و گوش خود را بر حقایق به بندد در نزد خدا بدترین جانور است و این حکم کلی است و شامل همه آدمیان، زیرا نوع و کیفیت این وقوف در مراحل عملی یعنی هنگامی که انسان خود را در مرحله مرجعیت اجتماعی و سیاسی قرار می‌دهد نیز اهمیت اساسی دارد. اگر کسی در مقام آگاهی به فقه و اصول اسلامی و در مقام مرجعیت از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و گفتن کلام حق در برابر نظام استبداد برکنار بماند و خاموشی گزیند در اینصورت صرف آگاهی بر اصول احکام اسلامی نمیتواند مرجعیت سیاسی او را نیز توجیه کند.

استفاده از این گونه مرجعیت، در افکار ساده مردم برای منحصر کردن اجتهاد در مسائل سیاسی و اجتماعی و منع کردن دیگران از اظهار نظر درباره مسائل سیاسی و اجتماعی اسلامی بهیچوجه نمیتواند با خواست‌های انقلابی مردمی که با خون و جهاد خود نظام دیکتاتوری را نابود کرده‌اند هماهنگ باشد.

آقایان باید توجه داشته باشند که امام خمینی فقط بخاطر آشنائی به اصول و احکام اسلامی به مقام رهبری سیاسی مردم ایران نرسید، آقای خوئی و سایر علمای اسلامی نیز در نجف و قم و مشهد و سایر شهرهای ایران به اندازه ایشان از اصول اسلامی اطلاع داشتند و دارند اما چرا این چنین در انقلاب ایران و قبل از انقلاب بمقام مسلم رهبری نرسیدند و نتوانستند میلیونها مردم ایران را در شعاع این رهبری به حرکت درآورند؟ علت اینست که آقای خمینی علاوه بر آگاهی بر اصول احکام اسلامی به مسئولیت ناشی از این آگاهی نیز عمل کرد آقای خمینی هستی و زندگی

ان سعید بن تیمور



پس مسئله بر سر اصول انقلابی اسلامی و یا اصول انقلابی مارکسیستی نیست بلکه مسئله بر سر شیوه های اجرای این اصول و کیفیت انسانی و اعتقادی اجرا کنندگان این اصول است.

و این درسی است که ما از تاریخ گرفته ایم که هیچگاه اسم معرف واقعی مسمی نیست. بین ایدئولوژی و مذهب و اجرای اصول آن چیزی بناه انسان وجود دارد. این انسان است که به اعتبار مصلحت و منفعت خود شیوه و شکل اجرای اصول را اعم از اصول مذهبی و یا مسلکی معین می کند. این انسان است که سازمان اجرایی اصول مذهبی و یا مسلکی را به مسیر خود جاری میسازد؛ علی بن ابیطالب و معاویه و ولین و استالین خود را مجری یک اصل می دانستند، اما سازمانی که معاویه پس از علی در حکومت اسلامی بوجود آورد و سازمانی که استالین پس از ولین در نظام مارکسیستی ایجاد کرد هیچیک معرف اسلام و مارکسیزم نبود.

اصل اسلام اینست که: «ولیس التقوی ذلک خیر الکم» لباس اساسی و اصل سلاه عمامه نعلین نیست بلکه تقوی است. تقوی یعنی پرهیز از فساد و ظلم و خودخواهی و غرور و اسراف و تجمل و دزدی و ستم و بهره کشی و استعمار و دورغ و ریاکاری و خودپرستی. و نه برای فرد بلکه برای جامعه و نه برای جامعه بلکه برای نظام سیاسی او.

بنابراین مبانی حقوقی و قانونی وسیله است و این وسیله باید مورد اتکا و استناده برای هر فکر اجتماعی جهت فعالیت قرار گیرد اما چگونه؟ و این سوالی است که به جمهوری اسلامی نیز باز می گردد، و این حق سوال برای من نیز متکی به مبانی حقوقی و قانونی است که اعتقاد به قسط و عدالت در چارچوب جمهوری اسلامی کافی نیست بلکه ابعاد و سطوح این قسط و عدالت اسلامی و شیوه های اجرایی آن چگونه است، و سرانجام مجریان آن کیستند و کیفیت اعتقادی آنها در تعیین خطوط اساسی و کلی این شیوه ها چیست؟ آیا در تاریخ نمونه های افراد و گروههایی که بنام اسلام و مذهب برگزیده مردم سوار شدند و مردم را به بهانه نداشتن صلاحیت از حق اظهار نظر و انتقاد و اعتراض نسبت به اعمال خود بازداشتند و آنها را به بهانه بی دینی و بی اعتقادی تکفیر کردند کم هستند؟ و اینهمه اگر برای ما در تعیین اصول اجتماعی انقلاب و پیشرفت او در جهت دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی به عنوان تجربه های عینی تاریخ مورد توجه قرار نگیرد سرانجام انقلاب ما پس از

کمونیستی تبدیل به یک نظام خودکامه و توتالیتر شود، این تجربه عینی تاریخ است که هم اکنون بطور معمولی در دسترس مردم جهان و داوری آنها می باشد.

ما جمهوری موبوتو و ایدی امین و سیومورا و پینوشه و دهها نظیر آن را داریم در آنسوی جهان پوسیده و پراز تعفن سرمایه داری و جمهوری پول پت و هوراک را داریم در اینسوی جهان مارکسیستی، و هنگامی که می خوانیم که حقوق دانی در زیر عنوان «مبانی حقوقی و قانونی فعالیت حزب توده ایران» از حزب توده ایران و حق قانونی آن برای فعالیت علنی دفاع می کند (آیندگان دوشنبه ۱۴ اسفند) به این فکر می افتیم که آیا واقعا نویسنده فقط از مبانی حقوقی و قانونی فعالیت حزب توده دفاع می کند و یا می خواهد از این مبانی پوششی برای مخفی کردن واقعیت بسازد؟

کیست که نسبت به اصالت و حقانیت این مبانی تردید داشته باشد و فعالیت سیاسی افراد را با عقیده اجتماعی مارکسیستی در یک حزب وزیر هرنام ممنوع بداند؟ اما وقتی که به تاریخ سالهای معاصر نگاه می کنیم از خود می پرسیم یک حزب مارکسیستی با تمام افراد آگاه و کادر رهبری معتقد به مبانی مارکسیستی و مطلع چگونه در برابر رژیم استبدادی پهلوی که زیر حمایت مستقیم امپریالیزم انگلیس و آمریکا بود دکتر مصدق را که با چنگ و دندان در برابر امپریالیزم و رژیم دست نشانده آن مبارزه می کرد نوکر امپریالیزم و دشمن مردم ایران می نامید و حزب توده با آگاهی تمام این تهمت را به دکتر مصدق زد و حزب توده با داشتن صدها نفر افسر و کادر نظامی آماده در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آمریکا سکوت کرد. و ما دیدیم که ارتش ایران در سال ۱۳۳۲ هرگز از ارتش سال ۱۳۵۷ قویتر نبود و ما دیدیم که مردم ماهها با دست خالی با این ارتش جنگیدند و اگر در ۲۸ مرداد این صدها افسر و نظامی وابسته به حزب توده که در مقامات حساس فرماندهی نیز قرار داشتند مانند همقران شجاع نیروی هوایی و آزد معرکه می شدند هزاران هزار مردم نیز به آنها می پیوستند و مردم ایران ۲۵ سال در زیر سلطه وحشی ترین رژیم جبار و خون آشام تاریخ جهان قرار نمی گرفتند و سرانجام چه کسانی قلعه فساد پهلوی را فتح کردند جز مردم ساده جامعه؟

و امروز که حزب توده با شعار مصدق رهبر ضد استعمار ایران بر سر مزار او می رود همچنان این سوال مطرح می شود که نه مبانی حقوقی و قانونی فعالیت حزب توده بلکه راه و رسم مردمی آن در چارچوب ایدئولوژی مارکسیزم مورد سوال است. و چگونه میتوان اهدافی انسانی مارکسیستی را با اعمال این گونه وسایل توجیه کرد؟

موجودی و وسایل دران صدتومان نمی آرزید در زمستان وسیله ای برای گرم کردن خود نداشتیم و از شدت سرما همیشه بیمار بودم و تمام بدنم درد می کرد و غذایم در روز از یک نان و مقداری پنیر تجاوز نمی کرد و تمام اینها هنگامی بود که من ۲۵ هزار تومان با خود داشتم و کسی هم حساب آنرا از من نمی خواست.....»

اینست محتوای انقلاب ایران و میراث فرهنگی آن که موی بر اندام انسان راست می کند اینست ضابطه حیثیت انسانی در انقلاب ایران که مهدی رضائی ها و صدها نظیر او، و بدنبال آنها هزاران شهید پاک باخته در راه اعاده غرور و شرافت انسانی برجای گذاشتند.

اینست حدنصاب حضور و شهادت و مسئولیت و تمهد انسانی که پس از رضائی ها و کتیرائی ها و گل سرخی ها و احمدزاده ها و سعید محسن ها و حنیف نژادها و میثی ها می خواهد در انقلاب ایران و تعیین شکل تاریخی و مسیر اجتماعی آن حضور یابد، نه کسانی که هم پاداش گرفتند، هم اضافه حقوق گرفتند، هم ترفیع گرفتند و هم از مرتع و جنگل تقسیم شده از طرف رژیم جبار سهم گرفتند و هم براحته و آسودگی با دهان بسته و فارغ از فشار و وحشت ساواک زندگی کردند و به گردش و تفریح به اروپا و آمریکا رفتند و یا تقیه کردند و مسئولیت اسلامی خود را در قبال امر بمعروف و نهی از منکر ندیده گرفتند و شکم های سطر خود را از لذیذترین غذاها انباشتند و نه این کسان و نه آن کسان نیستند آنهایی که امروز می خواهند بنام مذهب و یا باسم مسلک محاکم تفتیش عقاید بسازند. باسم اسلام و جمهوری اسلامی حرکت و زمان و اندیشه را از محتوای انقلابی مردم ما بردارند و یا بنام ایدئولوژی نظم گورستانی توتالیتری را جایگزین نظم گورستانی استبداد پهلوی بنمایند. اگر حرف از نظام جمهوری می زنیم، اصل شرکت و دخالت جمهور مردم اعم از زن و مرد و فقیر و غنی و دانا و جاهل و عالم و بیسواد در تعیین سرنوشت خود باید

مشخص تعیین شود. در انقلاب ما پس از این یورش عظیمی که مردم ما به قیمت هزاران کشته به نظام استبدادی پهلوی بردند دل را نمیتوانیم به الفاظ و کلمات خوش کنیم. یک جمهوری اعم از اسلامی یا کمونیستی به صرف اسم و به صرف رأی اکثریت هرگز نمیتواند بدون شرکت و دخالت دانش و تصمیم شده مردم متعین معرف یک نظام مردمی عادلانه و دموکراتیک باشد. جمهوری بدون وجود یک چارچوب مشخص اجتماعی و اقتصادی در هم ریزند قدرت طبقاتی میتواند به لبائی وزیر نام جمهوری یا مضاف الیه اسلامی یا

خود را در مسیر این مسئولیت گذاشت، کلمه حق را با صدای بلند و از فراز منبر در برابر سلطان جبار ادا کرد و در ظلمات سکوت و خاموشی صدای اعتراض یک ملت را بلند کرد و از آن پس این او بود که در تقریرات و دروس و مباحث خود مسئولیت دینی مسلمانان اعم از علمای دینی و دیگران را با صراحت گوشزد کرد و گفت که اسلام و مسئولیت اسلامی غیر از فقاقت و نفقه در عبادات است؛ اسلام دین اجتماعی است و پیامش پیام عدالت و جهاد و نهی از منکر و امر بمعروف است.

در مرحله ای که نظام جبار استبدادی با همه قدرت اهریمنش بر جامعه مسلط است رهبری جماعت و امت نه انتخابی است و نه انتصابی، رهبری به مخالفت با نظام استبداد بستگی دارد. در مسیر این مخالفت است که شخصیت افراد و میزان ایمان و اعتقاد آنها به اصول اصلی اسلامی و مسلکی و اعتقادی آشکار می شود. هر کس که زندگی و هستی و راحتی و آسایش خود را در راه مخالفت با نظام گذاشت و از سر مقام و منصب و مصطبه و منبر و مزایای مادی و معنوی آن در برابر مصالح مردم گذشت و در رهگذر حوادث سهمناک انقلاب و فشار دوزخی رژیم و کشتار روز افزون مردم مثل بیدرسر ایمان خود نلرزید آنکس حق دارد که در تعیین سرنوشت انقلاب و چارچوب رهبری و مسیر تکامل آن دخالت کند که کردار و گفتارش در دوران طاغوتی و در روزهای سیاه حکومت ساواک در جهت مخالفت با استبداد بود، بنابراین نه عمامه و عبا و نعلین و نه کراوات و کت و شلوار، نه آگاهی به فقه و اصول و نه آگاهی به جامعه شناسی و حقوق هیچیک معیار حق برای تعیین چارچوب اجتماعی و اقتصادی انقلاب ما نیست. و من در اینجا خطاب به همه کسانی که بنام اسلام و یا بنام مارکسیزم داعیه رهبری و یا دخالت در تعیین چارچوب انقلابی را دارند از یکی از شهدای راه آزادی ایران شهادت می طلبم و همه را به شنیدن و خواندن چند جمله از دفاعیات مهدی رضائی مبارز ۱۹ ساله انقلاب ایران دعوت می کنم، او در دادگاه و در برابر دژ خیمان رژیم پهلوی چنین می گوید:

..... من می دانم پس از این دادگاه باز هم سزای گستاخی من شکجه است، بگذار رگ و پوست ما در راه خلق فدا شود تا ظلم هست مبارزه هست..... من پانزده روز زیر شکنجه بودم و فشار خرم به پنج رسیده بود و بیست کیلو لاغر شده بودم مرا با اجاق برقی بطوری سوزانده اند که از راه رفتن عاجز بودم و روی زمین بروی سینه حرکت می کردم، برای قنانه کردن من جهت شرکت در دادگاه یکماه در بیمارستان بودم، من در مدت فعالیت مخفی ام که تمام

درگیری

موفق نخواهد شد. به «جامعه خلقی» ناشیستها و «جامعه بی طبقه» کمونیستها این ایراد را وارد دانسته اند که از نقطه عزیمتی در پی حل درگیریها حرکت کرده و عاقبت به قهر و سرکوب درگیریها رسیده اند. زیرا ناچار به سراغ حل درگیریهای رفته اند که طبیعتی حل نشدنی دارند.

۳- سرکوب درگیری را عموم اهل نظر نه تنها اخلاقی دانسته اند، بلکه شیوه ای نامؤثر خوانده اند. زیرا درست به همان نسبت که سرکوب حدت گیرد، درگیری شدت می پذیرد. تا جائیکه قدرت سرکوب کننده در برابر شدت و انفجار عوامل مقابل درگیری با خود ناتوان شده و انرژی درگیری چون آتشفشان شروع به عمل و درهم کوفتن طرف مقابل خود خواهد کرد. انقلابهای مختلف جهانی و انقلاب مردم ایران درست مورد این مثال است.

در تئوری سیاسی نیز اخیرا مبحث درگیری انعکاس یافته است. به گونه ای که برخی از سیاست شناسان، دموکراسی و دیکتاتوری یا «توتالیتریزم» را دو الگوی تنظیم درگیریها و سرکوب درگیریها شناخته اند. به این حساب که دموکراسی نظامی است مبتنی بر تنظیم درگیریها و دیکتاتوری یا توتالیتریزم نظامی است بنا شده بر سرکوب درگیریها که به ظاهر نام آن را «حل درگیریها» گذاشته است.

به هر عنوان در سیستم دموکراسی یک چیز مسلم است که مبارزه بر سر هدفها، ارزشها و منافع مختلف، نهادی شده و قبول عام یافته است. در دیکتاتوری و نوع تکامل یافته و توتالیتر آن، اصل بر ساختن «جامعه یکپارچه» حاکمیت تام و تمام یک حزب با یک ایدئولوژی، نفی رقابت چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه افکار عمومی و ایده ها و چه در زمینه اقتصاد، و عدم آزادی ایجاد ائتلافها استوار است. دموکراسی درگیری را به عنوان یک اصل مسلم در تمام سطوح می پذیرد و کوشش دارد با نهادی کردن قواعد بازی، آن را تنظیم کند تا از قهر و خشونت در جامعه بکاهد و راه پیشرفت را در آزادی بگشاید. اما توتالیتریزم درگیری را یا از بنیاد قبول ندارد و یا آن را «مخل نظم» می شناسد و چون درگیری چیزی نیست که بتوان آن را نفی و یا فراموش کرد، شعار «وحدت و یکپارچگی» و «همانگی و همستگی» در جامعه و حکومت توتالیتر به شعار «حل درگیریها» می پیوندد و عاقبت به سرکوب حشوت امر درگیریهای جامعه می انجامد.

درگیری های بزرگ و همبسته مردم ایران با رژیم پهلوی اگرچه منحرفه طردنی عمال رژیم شد ولی جامعه ما هنوز با نهادهای قوام یافته آن رژیم درگیر است و تا انهدام آن نهادهای پلید باید به صورت همبستگی کامل پیش رفت.

اما کم و بیش اختلاف بعضی عقاید آن نیروی همبسته و اظهارا چهار درگیریهای کوچک از داخل کرده است که باید به آن توجه داشت و راه حلی برای آن یافت.

باتوجه به اینکه راه حل پیشنهادی رژیم های دیکتاتوری و فاشیسم و کمونیسم سرکوبی درگیری هاست و راه حل دموکراسی تنظیم درگیری ها، سعی کنیم ابتدا خود درگیری و وجه مختلف آن را بشناسیم و سپس چنانکه شایسته قیام مقدس مردم ما است، بتوانیم به فکر تنظیم آن باشیم و راه حلی برای نوع این تنظیم بیابیم.

۳- سرکوب درگیری

که خصایص هر یک را به طور اجمال باید شناخت:

۱- فکر تنظیم درگیری بایستی بر مفروضاتی استوار باشد و مورد دقت قرار گیرد. در این زمینه می توان معتقد بود که درگیری عنصر متشکله حیات سیاسی و اجتماعی جامعه است و بی آن پیشرفت و تکامل و پویایی در جامعه از میان خواهد رفت. با قبول این فرض، درگیری مورد شناسائی قرار می گیرد و کلیه احزاب و گروهها و سازمانهای سیاسی و اجتماعی کوشش خواهند کرد که قواعد و مقرراتی را به کار گیرند و مراعات کنند تا درگیری در چارچوب نهادهای شناخته شده چون مذاکرات، حکمیت، سازش، قانونگذاری و ایجاد نهادهای تنظیم کننده در آید و اشکال درگیری به صورت حاد و قهرآمیز در نیاید.

۲- حل درگیری: برخی از جامعه شناسان درحالی که واقعیت درگیری را می پذیرند، معتقدند که بایستی آن را حل کرد و به عنوان راه حل، «تقسیم متناسب ارزشهای مورد مجادله و درگیری» و یا «رفع علل» را پیشنهاد می کنند.

به هر ترتیب نقطه عزیمت از حل درگیریها در موارد جزئی و مشخص نادرست نیست، ولی هرگاه رژیم حاکمی اساس خط مشی خود را بر پایه حل درگیریها قرار دهد،

شناخت درگیریها در حیات اجتماعی و زندگی سیاسی انسانها و جوامع اهمیت فراوانی دارد. این حکم تجربی که: «علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد»، در اینجا نیز صادق است. مشاهدات روزمره گواه بر اینست که یک درگیری در حالت روبرویی با عوامل سرکوب کننده مقابل خود، مدتها می تواند از حالت نطفه ای به حیات پنهانی برسد و به رشد قدم به قدم خود ادامه دهد و در لحظه معین ناگهان به مرحله رشد سریع ناگهانی برسد و به صورت حادی در جامعه ظهور کند. در این حالت نتیجه کار برای دستگاه حاکم سرکوب کننده فاجعه بار خواهد بود. نمونه زنده این حالت درگیری انقلاب کنونی ایران است که از یک سال پیش با سرعتی ناگهانی رشد کرد و دستگاه فاسد حاکمه سابق را با قدرتی انفجاری درهم کوفت.

پژوهش و علت یابی واقع بینانه درگیریهای اجتماعی و سیاسی برای هر دستگاه و گروه اجتماعی و سیاسی اهمیت فراوانی دارد.

یک رژیم جدید نیز که پس از هر انقلاب و پیروزی به حکومت می رسد و مستقر می شود نیز بلافاصله پس از استقرار با درگیریهای تازه ای روبرو می شود و بنابراین هیچگاه بی نیاز از پژوهش مستمر درگیریها نمی تواند بود.

نوع، شکل، حدت، وسعت و شرایط و اوضاع و احوال رشد و عوامل تخفیف دهنده و نحوه های احتمالی بروز و ظهور درگیریها از مسائلی است که پیوسته باید مورد بررسی و پژوهش دستگاه حاکم اجتماعی و سیاسی باشد. برای هر رژیمی مصیبت بار آنست که عوامل رژیم، خود فریبانه وجود درگیریهای کوچک و بزرگ را نادیده انگارند و کوشش نمایند توده مردم را نیز چون خود به وسیله یک لالائی یکتواخت درباره «همانگی» موهوم به خواب فراموشی فرو برند.

فشار و لجاج از پائین در جهت نفی واقعیتها به سود خود، و غفلت از بالا برای دیدن واقعیات از چشم دیگران، مظاهر چهره شناسی دوران پس از انقلاب در هر رژیمی است.

در حیات سیاسی و اجتماعی به طور کلی سه نوع برخورد عمده با درگیریها را می توان تشخیص داد:

۱- تنظیم درگیری

۲- حل درگیری

قفس میمونها

میمون (مقابل تماشاچی ها): «چه خوب» که همه اینها پشت زده هستند

در باغ وحش برلن یک گله از میمون های حبشی را توی قفس کرده اند مردم بیکار از ساعت ۹ صبح تا شش غروب دسته، دسته برای تماشای آنها به باغ وحش می آیند. میمون بزرگ ساکت و آرام در قفس چمباتمه زده و زل زل مردم را نگاه میکند و اعتقاد پیدا کرده که اونها جماعتی مسخره و کسی خل باید باشند.

از اونجا که میمون ها به دنیای قدیم متعلقند، نشیمنگاه کلفت و زمختی دارند! رنگ سرخ نشیمنگلهشان آدم را بفکر وامیداره که بگفته میمونها روی یک قالب بزرگ پنیر فلندی نشسته باشند.

قفس گله میمونها بزرگ و از سه طرف زده است، وقتی تماشاچی ها کنار قفس و ایستادند جلوی آنها زده آهنی است و پشت زده میمونها پشت میمونها زده آهنی و پشت زده آهنی آدم ها و ایستادند!

روزهای یکشنبه، بابا و مامان و بچه ها همه شسته و رفته و تمیز، با لباسهای نو برای دیدن میمونها آمده اند. بچه ها خوشحال و کسی متعجب منتظر بازی میمونها هستند. اینها هم برای تماشای تاتری فریض از ظهر آمده اند و امیدوارند که صحنه های ویژه ای را هم به بینند.

ابتدا توی قفس آرام و بی سروصداست. روی هرمیله ای میمونی نشسته و بعضی هاشون دوتادوتا سه تاسه تا در کج قفس سر درگریبان هم صدای نبض هم را میشنوند. بعضی ها هم شپش های تشون، رو میچورند تو صورت بعضی هاشون که نگاه می کنی انگار آدمهایی رو می بینی که توی سلفونی ریششون رو صابون زدند تا بتراشند. یکی دوتاشون روی زمین نشسته اند و گردوهای پرت شده تو قفس رو جمع میکنند. درست مثل آدمهای اولیه وقت نون پختن.

یکی از میمونها میاد کنار زده و مردم شروع میکنند او را به اسم صدا کردن، نزی-نزی-نزی-نزی-نزی-نزی-نزی-نزی-نزی و ساکت آنها رو نگاه میکنه. چهره اش گاهی از اینهمه ابراز احساسات آدمهای ناشناس درهم میره و از کنار قفس دور میشه.

اون سمت قفس جنجالی است. زنها و بچه های تماشاچی خجالت می کشند توی قفس را نگاه کنند، سرخ شدند و گاهی یواشکی جیغی میکنند. مثل اینکه دو تا میمون مشغول عشق بازی هستند. یک بچه چهار پنج ساله دست در دست مادرش یک دفعه ستوال میکنه مامان-مامان اون رشته قرمز چیه. مادر ساکت و صامت ایستاده جواب نمیده و من پیش خودم زمزمه میکنم: «بچه جان اون رشته ایست که خودش رو در تماس طول تاریخ بشر

توخلسکی

کشونده است.

قفس دیگه آرام نمیگیره. میمونها تو سروکله هم می پرند، همدیگر را هل میدند و تن و بدن همدیگر رو دست میمالند.

کنار قفس دوتا تماشاچی از روزگار سخت که همه بیکارن با هم درد دل می کنند بقیه تماشاچی ها یواش یواش پراکنده میشن، آخه آنچه که در قفس میگردد خارج از نزاکت بشری است. میمونها بعضی مطلقا ناراحت نیستند و از تماشاچی های تاتر راضی اند.

تا چند وقت پیش توی همین قفس میمونهای آدم نما از جبل الطارق روحس کرده بودند. میمونهای سیاه و بزرگ شبیه سیاهان آفریقا.

میمونها همشون مردند مثل اینکه آب و هوا بهشون نساخت. اونها اولین موجوداتی نیستند که آب و هوای اینجا بهشون سازگار نیست.

ایا این میمونها هم رئیس جمهور، رئیس کل قوا و رئیس عدلیه و رئیس شعبه بدایت دارند؟ کسی نمیدونه شاید در جبل الطارق داشته اند. حالا همه مرده اند، چرا که آنها خردشون رو دزدیدند و همه چیرشون را بهم زدند.

آخه میمون های واقعی یک همچی چیزها رو باید حتما داشته باشن.

پاک سازی و پاک داری

یکشنبه بیست و هفتم اسفند ۱۳۵۷

مادر یک مرحله گذریم. گذر از گذاری پرخطر، اما سرنوشت ساز. کجا بودیم؟ به کجا می رویم؟ و این گذار کجاست؟ و خطراتش کدام؟ کجا بودیم؟ کجا بودی؟

سرد بود و سرما. و ما، در معرض سیاه شدن. جان که به لب رسید، به پا خاستیم یک باره و باهم. و به یک ندا. «الله اکبر»!

دشمن که مارا در این بیغوله سیاه، سی و هفت سال، به آرامش واداشته بود، خواست مانع شود. با خشونت حیوانی. و درخور خویش. با چماق و شکنجه حمله کرد. کاری بی اثر. در فاصله یک ربع ساعت، از سینما رکس، کبابی ساخت. با حدود هزار جزغاله. و باز هم بی ثمر در کمتر از یک ساعت، در میدان ژاله، پشته ای ساخت از هشت هزار کشته جوان. همه بی فایده، یکبارہ شروع کرد از هر طرف هجوم بردن، در آنجا، در اینجا، در قم، در کرمان، در مشهد، در همدان، در تبریز، در کرمانشاه، در زنجان، در اهواز و در همه جا. نخست بارگبار مسلسل. از زمین و هوا در مسجد و بیمارستان. در حریم عموم و حرم امام. و همه بی نتیجه. انوقت تمام نیروهایش را جمع کرد. بختیارانی از بین ما برگزید. علم قانون اساسی به دستشان داد. و با ماشین های غول پیکر، تانک و زره پوش، زد به صف ما. وقتی برای تهیه نفت و نان، و بیشتر به اعتراض، ایستاده بودیم. دیگر حتی به پیرو کودک هم رحم نکرد. اگر سالها هدفش جوانان بود، اینک نظرش به هرتابنده ای بود کودک شش ماهه را در قزوین، کودک

دوساله را در بیمارستان مشهد و هر موجود دیگری را درهرسنی و در هر کجای دیگر، زیر زنجیرهای تانک، چرخ کرد. در سینما رکس آبادان کباب برگ بود. و اینجا انگار قصد تدارک کباب کوبیده داشت!

دشمن می پنداشت هنوز قادر است. مگر حکومت جز کشتار بود؟ و مگر او از کشتار مضایقه داشت و مگر دو هفته پیش تقاضای تمدید سه سال کشتار دیگر را نکرده بود!

اما دیگر کارد به استخوان رسیده بود. سیصد هزار کشته درسی سال. و همه جوانان برومند و تحصیل کرده ما. همه دانش آموز و دانشجو. همه فرهنگی و روحانی. هر سال ده هزار کشته. هر روز سی تن شهید. و حالا، در ریاض، حساب کرده است که کم بوده است. و مهلت جبران مافات خواسته است

اما ملت دیگر تاب قبول بیش ازین را نداشت. در هر شهری، و کونی یادشید عزیزی را هر کدام از ما، قاب کرده در قلب خویش داریم. دیگر تابمان تمام شده بود. به ندای سردار، به دعوت زعیم، امام خمینی، لبیک گفتیم. و بپا خاستیم. و دشمن، تاندان مسلح، اما تافرق الوده به جن و زبونی، گریخت. از زیادی جنایت کوفته و خسته بود. او هم نیاز به استراحت داشت. و تا سه ماه استراحت نکرد، فکرش به کار نیفتاد که کم کشته است.

اینک دشمن گریخته است. به شتاب. و ما به پا خاسته ایم. به کندی. اما هنوز رخوت در مفاصل هست. عضلات خواب رفته، تن کوفته. دل شکسته. فکر پریشان.

قلیلی از مامختصر حرکتی کرده. اما همه نیروی ما، هنوز بکار نیافتاده.

و داریم راه می افتم. به آرامی. از کنار دیوار پوشیده هر قصری که رد می شویم، آهنگ یکی شده گامهامان، قصر را می خواباند. هر کجا می رسیم، یا فساد در بنیاد بناکار خود را کرده و یا باد حرکت جمعی ما که به آن می رسد، بنامی خوابد.

و می بینی که همه چیز خراب است. کشاورزی خراب است، صنعت خراب است، بهداشت خراب. فرهنگ خراب است. هیچ چیزی آباد و سرپانمانده است.

ر اینک توهستی. انقلابی با ایمان، چریک صدیق. یکپارچه ایثار و نگران انقلابی معنوی، که چشم جهان ستم کش و ستم گر، به آن دوخته شده.

چه می کنی؟ به کجا می روی؟

تاماه پیش، نقش تو، تخریب بود. باید خراب می کردیم. دستور این بود. احساس این بود. و حق این بود. و تخریب کردی. تخریب کردیم.

روز پیش هزاران تن را، رژیم قتل عام کرده بود. اما، می گفت، چیزی نماند، یک هل دیگر! یک فشار دیگر! و فردا، تو یک زور دیگر می آوردی. یک قتلگاه دیگر، از یاران دست خالی تو به کمک رگبار مسلسل و تانک و چرخهای زره پوش، در میدان ژاله، در مسجد جامع اصفهان، در سینما رکس آبادان، در خیابانهای تبریز، در مساجد قم، در صحن گوهرشاد، در بازار نجف آباد، و در هر کجای دیگر قتلگاهها ساخته می شد. اما توفشار دیگر را داده بودی. و به این ترتیب بود که ارتش از کمر تاشد. و همافران و دیگران، به صف تو پیوستند. و فرماندهان پروار بندان شده ارتش، دن کیشوت وار، حمله کردند. تاجایی که از ارتش مخازن سلاح ها باقی ماند. اما، بادرهای گشوده به روی عاصیان، بروی تو. و ما صاحب سلاح شدیم. و سلاح یعنی قدرت. و تو قادر شدی. با دست خالی، قدرت تخریب استبداد سیاه سی و هفت ساله را داشتی. حالا با دست پر. با دست مسلح چه باید کرد؟

از کدام گذار؟

بقیه در صفحه ۶

